

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
رئیس شورای سیاست‌گذاری:ابراهیم رستمیان مقدم
مدیر مسئول: حامد شمس
سر‌دبیر: اکبر هاشمی
معاون سردبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی‌رضا میرز امصطفی
مدیرفنی: پژمان اشکان
ویرایش عکس: شبنم رضوانی
ویرایش متن: مرضیه عظیمی
تحریریه: نسرین ظهیری، فاطمه علی‌اصغر
آزاده افتخاری، امین جلالوند
مسعود شاه‌حسینی، نگار مفید
محمدحسین قشقایی، بهاره اسلامی
حامد رسولی،مهدی شادمانی، نازنین متین‌نیا
حمیدرضاعبدالوند، بهاره بدیعی
جواد حیدریان،مسعود مشایخی
با تشکر از: بیژن رضضانی، ابراهیم باقری،
صولت فروتن، احمدرضا سپوزپوش
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۰۶-۸۸۵۱۷۰۸۵
نمابر: ۸۸۵۱۷۰۸۷
www.Atiyehnoweekly.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک:۸۸۵۱۷۰۹۱



گریه‌های ناب

یک کتل قدیمی که پارچه رویش را تازه شسته‌اند کنار کاناپه بغل پنجره، محرم را مهمان آیارتمان هفتادمتری حاجی شریفی کرده. این سوتر پرچم سیاهی منقش به طرح ظهر عاشورا گفته شده به دیوار روبه‌رو. اسبی بی‌سوار و زن‌هایی پیچیده در انبوه غم زن‌های بی‌مردمانه. طبل و سنج کنار شومینه هیئت عزاداری حاجی را کامل می‌کنند. جای دست‌های حاج‌آقا را می‌شود کنار دسته‌های سنج ردیابی کرد. چند سال است که محرم‌ها دیگر صدای طبل و سنج حاج‌آقا بلند نمی‌شود. بیماری قند پاهای مرد را از او گرفته و هیئت رفتن را غیرممکن کرده. حاجی به همسایه‌ها گفته دهه اول محرم که می‌شود بیشتر از همیشه می‌فهمم که پا ندارم. حالا چند روز از محرم گذشته و حاجی دلش شور می‌زند. تند و تند ساعت را می‌پاید. با ویلچرش آیارتمان را گز می‌کند و گوشش را سپرده به آواهایی که از دور می‌آید. شب پاییزی غلیظ می‌شود. ساعت از نه شب گذشته که حاج‌آقا دستش را می‌برد بالا، یعنی پنجره را بساز کن. حامد که نگاهش از پدربزرگ کنده نمی‌شود جلدی خانه را مهمان هوای تازه می‌کند. پاییز می‌ریزد توی هال. از دور ترها صدای نوحه سوزناکی می‌آید. بلندگوی مهدیه تهران است و کسی سوزناک روزه حضرت رقیه می‌خواند. هوا آغشته به بغض قدیمی می‌شود. غم غریب غریبه بودن. حاج‌آقا ویلچرش را می‌کشاند سمت پنجره. ماه مهمان قاب پنجره می‌شود و حاج‌آقا خودش را داده به حال و هوای روزه‌خوان. چشم‌هایش می‌روند صحرائی کربلا. نگاهش می‌رود دورتر از قاب پنجره، لابد تا مهدیه تهران پر کشیده. هیئت یک‌نفره حاجی شریفی هرچه که ندارد گریه کن دارد. گریه‌های محض. گریه‌های ناب.



فراخوان جایزه جلال آل احمد

گران ترین جایزه ادبیاتی کشور فراخوان دوره تازه مسابقه‌اش را منتشر کرد. در این فراخوان از نویسندگان، پژوهشگران، پدیدآوردگان و ناشران دعوت شده آثار خود را در چهار گروه «داستان بلند و رمان»، «مجموعه داستان کوتاه»، «نقد ادبی» و «مستندنگاری» به این دبیر خانه معرفی کنند. این کتاب‌ها باید در سال ۹۴ منتشر شده باشند و مجوز رسمی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را داشته باشند. طبق اعلام دبیر‌خانه نهمین جایزه جلال آل احمد، مهلت ارسال آثار، ۱۰ آبان ماه ۱۳۹۵ است و آذرماه امسال جایزه پایانی به برگزیدگان اهدا می‌شود. جایزه جلال آل احمد، نه‌فقط عنوان گران‌ترین جایزه داستانی که عنوان دولتی‌ترین رانیز به دوش می‌کشد.

۱۶ | اکتیه‌نو

پایتوت

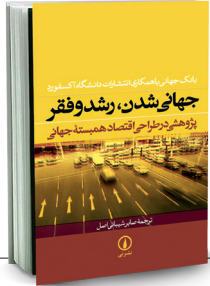
جایی برای حرف‌های خودمانی

جهانی شدن، رشد وفقر

• پیشخوان •

|||||

جهانی شدن، همبستگی رشد اقتصادی و اجتماعی در سراسر جهان، فرایند پیچیده‌ای است که بسیاری از جنبه‌های زندگی بشر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. رشد سریع و کاهش فقر و نابرابری در بسیاری از کشورهایی که در دهه‌های اخیر به اقتصاد جهانی پیوسته‌اند، توسعه سریع فناوری، از تباطات و حمل‌ونقل آسان، جایگزینی صادرات کالا‌های تجاری به‌جای صادرات مواد خام در



بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

کمپینی برای شهر پاک، در ماه محرم



• هشتگ •

|||||

در شهر شوری برپاست. شوری که از دل عاشقان حسین برمی‌آید و در لابه‌لای کوچه‌ها و خانه‌ها می‌پیچد شور و حال معنوی مردم در ایام دیدنی و شستنی است. اما در کنار سوگواری‌های خالصانه و نذرونیازهای عاشقانه، چه خوب است از پاک نگاه داشتن محیط عزاداری‌ها در مساجد، حسینیه‌ها، تکایا و نیز فضاهایی که به آماده‌سازی غذا برای نذری اختصاص دارد غفلت نشود؛ که پاکیزگی صفتی خدایی است.

در مراسم عزاداری محرم به‌خصوص روزهای تاسوعا و عاشورای حسینی که بازار پخش غذای نذری میان دروهمسایه و هیئت‌های عزاداری گرم است، در کنار سبیل سوگنامه‌ها و مطالب مناسبتی مربوط به بزرگداشت این ایام، برخی از گروه‌های فعال در شبکه‌های اجتماعی اقدام به نشر مطالبی در رابطه با نریختن زباله در سطح شهر با هشتگ «آشغال نریزیم» کرده‌اند. در کانال‌های تلگرامی مثل «پویش حیات» به مناسبت محرم نسبت به محیط‌زیست واکنش‌های زیادی وجود دارد. روز شنبه خبری از سووی سازمان مدیریت پسماند شهرداری همدان در کانال‌های تلگرامی دست‌به‌دست می‌شد که از حذف لیوان‌های پلاستیکی از تکیه هیئت محمد رسول‌الله^(ص) همدان خبر می‌داد. همچنین در توئیتر کمپین مبارزه با ریختن زباله و ظروف یک‌بار مصرف در سطح شهر و کوچه و خیابان در ماه محرم و مراسم عزاداری عاشورا و تاسوعا طی اطلاعیه‌ای شهروندان را به نریختن

زباله تشویق کرده است. در این اطلاعیه آمده: «جمع‌آوری زباله از سطح شهر وظیفه نیست. نریختن زباله در شهر وظیفه است و شاید بهتر باشد تغییر را از خودمان شروع کنیم.»
دلنوشته دخترچیک یک رفتگر نیز این روزها در شبکه‌های اجتماعی میان کاربران دست‌به‌دست می‌شود. در این دلنوشته آمده است: «بابای من تا صبح از خشنگی و کمر درد خوابش نمی‌بره، کاش موقع نذری دادن و نذری گرفتن به فکر پدر من هم باشم.»
تنوع در محتوای مطالب کاربران بسیار بالاست. «هاننبال» از کاربران شبکه‌های اجتماعی هم عکس نوشت پشت ماشینی را در صفحه خود منتشر کرده که در آن یادکر «یا حسین» نوشته‌شده؛ «هموطن اشغالت را زمین نریز.»
پگاه کاربر توئیت کرده: «به جای اینکه کامنت‌ها بتان متوجه بر گزاری فوتبال ایران و کره شود، اینقدر آشغال نریزید.»

نفسیه‌نیز محترمانه‌نوشته: «پسره تو پیاده‌رو باکت سیگار شو انداخت زمین. بهش گفتم به چیزی از دستت افتاد زمین. لیخند زد و گفت خودم انداختمش. گفتم این جاش تو سطل آشغال!»
دینگ‌دینگ در پاسخ به این کاربر نوشته: «برش داریدو بگید «این رو لازم ندارید؟» من امتحان کردم. مجبور می‌شید آشغال رو برمی‌دارید، ولی اثر گذاره و واکنش‌های جالبی رو می‌بینید.»
کاربر دیگری به نام سپور خطاب به کسانی که در این ایام نذر خود را قالب غذای نذری ادا می‌کنند توثیت کرده: «ظروف یک‌بار مصرف اصولا باز یافت نمی‌شوند، سعی کنید از ظروف خوگی استفاده کنیدو باقی‌مانده غذارو برای کوبرها بریزید.»
هشتگ «آشغال نریزیم» پیش از آغاز ماه محرم هم فعال بود. امیر پیش از آغاز محرم نوشته: «محرم و توزیع نذری نزدیک است، شاید هزار تن زباله تولید می‌شود.»



یکشنبه ۱۸ مهر ۱۳۹۵ • شماره هفتاد و چهار

A T I V E H N O

• ساختمان نیمه کاره - ۵۸ •

|||||

فرازونشیب کار و کارگری

اول هفته به خاطر مسئله‌ای کوچک با یکی از صاحبان واحدهای در حال ساخت حرفم شد و حسابی به هم ریختم. متاسفانه بعضی آدم‌ها باینکه هیچ تخصصی در کاری ندارند، نظر قطعی می‌دهند و به‌اصطلاح مر غشان یک پا دارد. مثل همین آقاخسرو که اتفاقاً ارتباط خوبی با هم داشتم، تا اینکه از ما خواست کاری انجام دهیم که نه به صلاح خودش بود و نه در توان ما. روز هر کس با من برخورد می‌کرد سریع متوجه می‌شد که مثل همیشه نیستم. چون اغلب سعی می‌کنم شاد و بشاش باشم، تغییر احوال خیلی زود معلوم می‌شود.

مدتی است به این فکر می‌کنم که اگر تغییر شغل بدهم و مشغول کار دیگری شوم، باز هم می‌توانم از روزمرگی کارگری بنویسم. مطمئناً نمی‌توانم چنین کاری کنم. شاید گشتم و در همان حوزه‌ای که فعالیت جدیدم را شروع کردم در چریده‌ای ستونی برای نوشتن پیدا کردم. البته فعلاً که قصد تغییر شغل ندارم و به کار شریف کارگری ساختمان مشغولم و از آن راضی هستم. اتفاقاً امروز که با بچه‌ها دور هم جمع شده بودیم صحبت از فشار زیاد کارهای این روزها شد و هر کدام از دوستان می‌خواستند کارشان را سخت‌تر و طاقت‌فرس‌تر از بقیه معرفی کنند. محمد از کار سنگین سنگ‌بری شکایت داشت و الیاس از سختی‌های جوشکاری ناالان بود. امیدعلی و امیر هم از جابه‌جا کردن بارها و خلاصه هر کس کار خود را سخت‌تر می‌دانست. به بچه‌ها گفتم در کارهای ساختمانی اصولاً کار راحت و سبک نداریم و همه کارها به فراخور کم‌وزاد بودن سنگین هستند و احتیاج به انرژی بیشتری نسبت به سایر مشاغل دارند. واقعاً چیزی که به آن اعتقاد دارم را گفتم. من به کارهایی که در ساختمان انجام می‌دهم به‌منابیه ورزش نگاه می‌کنم و خرسندم که از صبح زود به باشگاه ورزشی می‌آیم و سخت‌ترین تمرین‌ها را انجام می‌دهم و در پایان روز با بدنی ورزیده و به قول کشتی‌گیران شلاق خورده روانه خانه می‌شوم. به خاطر همین طرز فکر هم هست که کار کردن کمتر اذیتم می‌کند و برایم لذت‌بخش می‌شود. محمد مثل همیشه مزه‌پرانی‌اش گل کرد و گفت: «یادم باشد به حاج‌علی بگویم از ماه آینده به جای حقوق دادن، از تو حق عضویت باشگاه را بگیرد.» دوستانم کیان بالاخره موفق به خرید ماشین قسطی شد. بچه‌ها به او تبریک گفتند و از او شیرینی خواستند. آنقدر اصرار کردند که کیان چارای ندید و به شیرینی‌فروشی رفت و با یک جعبه نان خامه‌ای به ساختمان برگشت. بچه‌ها تا توانستند شیرینی خوردند و سربه‌سر هم گذاشتند. علی با خوردن شش نان خامه‌ای رکورد همه را شکست.

امروز عصر برای خرید مصالح کارم به پنگاه آهن آلات رفته بودم. وقتی برای حساب و کتاب وارد دفتر آنجا شدم، صدای دادوبیداد و نفر به هوا بود. صاحب پنگاه که متمول و پولدار است با فرد دیگری که از مدل لباس و ماشینش معلوم بود چیزی از حاجی آهن فروش کم ندارد، با هم در گیر بودند. حسابی به هم پریدند و حرف‌های گرانی بار هم کردند که اصلاً از آن‌ها توقع نمی‌رفت. دعوی آن‌ها بر سر قطعه زمینی بود که شاید هر کدام از آن‌ها ده‌ها قطعه از آن را دارند. حر کات و حرف‌هایشان را دیدم و شنیدم و یاد شادمانی محقر اما از ته دل امروز صبح بچه‌های ساختمان افتادم. شاید از معدود اوقاتی بود که خدا را شکر کردم که کار گریم و با اتفاقی کوچک خوشحال می‌شویم و به خاطر هیچ مسئله‌ای این گونه‌ونه هم ناسزا نمی‌گویم.

